خبر

### گزارشی از پشت صحنه جدیدترین برنامه مجری مغضوب تلویزیون

## پژمان، وریا، دایی و ژوله همه برای فردوسی‌پور

**فاطمه پاقلعه‌نژاد**

تازه‌ترین فعالیت عادل فردوسی‌پور، تهیه‌کنندگی و کارگردانی برنامه «کلاسیکو» برای پخش در وی‌اودی‌ها است. این گزارش را از پشت صحنه ضبط این برنامه بخوانید.

اینجا استودیو «خندوانه» است اما این برنامه «خندوانه» نیست و ربطی هم به رامبد جوان ندارد. استودیویی در نقاط شمالی تهران که در آخرین فصل‌های «خندوانه» به استودیوی اختصاصی این برنامه تبدیل شد و هنوز هم در تمام فضاهای پشت صحنه‌اش، اتاق‌ها و المان‌های سبز و قرمز این برنامه محبوب تلویزیونی را می‌توان دید. اما این بار قرار نیست در این ساختمان سه طبقه و استودیویش برنامه‌ای تلویزیونی ضبط شود. عصر جمعه در این ساختمان مدور همه در تکاپو هستند تا برنامه‌ای به تهیه‌کنندگی عادل فردوسی‌پور و ویژه یکی از هیجان‌انگیزترین مسابقات فوتبال دنیا بسازند. برنامه «کلاسیکو»، ویژه ال کلاسیکو و با اجرای پژمان جمشیدی.

این تمام آن چیزی است که پیش از رسیدن به استودیو درباره این برنامه می‌دانم. وارد که می‌شوم اما با حجمی از هیجان روبه‌رو می‌شوم که انگار در تمام فضا وجود دارد. از مهمان‌های داخل استودیو که به دقت از میان هوادارن دوآتیشه رئال مادرید و بارسلونا انتخاب شده‌اند و با شال‌ها و نمادهای این دو باشگاه حسابی با هم کُری دارند، تا معدود خبرنگارانی که پشت صحنه حضور دارند و البته تهیه‌کننده‌ای که بی‌سیم به دست در میان فضای بیرونی و درونی استودیو در حال آمد و شد است. تهیه‌کننده‌ای که حالا پس از مدت‌ها می‌توان هیجان را در چهره‌اش دید. فردوسی‌پور می‌رود و می‌آید و با افرادی که پشت صحنه هستند گرم می‌گیرد. با پژمان جمشیدی شوخی می‌کند و می‌گوید زودتر از دوازده شب نمی‌گذارم از استودیو خارج شوی و وریا غفوری را مطابق قولی که به او داده راس ساعت هفت بدرقه می‌کند تا به تیمی برسد که فردا باید به زمین مسابقه برود و نه سرمربی دارد و نه سرپرست و نه مدیرعامل.

بخش اول برنامه که گفت‌وگوی پژمان جمشیدی با وریا غفوری است به پایان می‌رسد. وریا به پشت صحنه می‌آید و خوش و بشی با علی دایی می‌کند. عادل فردوسی‌پور هم به جمعشان اضافه می‌شود و ترکیبی شکل می‌گیرد که هر کدام به نوعی از تلویزیون رانده شده یا با این رسانه قهر هستند. علی دایی که از زمان سرمربی‌گریش بارها در کنفرانس‌های پس از بازی‌هایش گفت با تلویزیون مصاحبه نمی‌کند، وریا غفوری که همین هفته گذشته وقتی داشت با بغض از شرایط تیم بدون مربی‌اش می‌گفت از فیلمبردار تلویزیون خواست که دوربینش را خاموش کند و صراحتا گفت که تصمیمی برای مصاحبه با تلویزیون ندارد. ماجراهای عادل فردوسی‌پور و تلویزیون هم که هیچ!

بعد از چند عکس یادگاری که با تاکید کاپیتان استقلال بر اینکه دیرش شده همراه می‌شود، وریا با عجله‌ای که در تمام حرکاتش مشهود است از استودیو خارج می‌شود. حالا نوبت پژمان جمشیدی و علی دایی است که با هم گرم بگیرند. آقای گل جهان مشغول سلفی گرفتن است که چشمش به پژمان می‌افتد و به سختی خنده‌اش را کنترل می‌کند. هوادار خوش‌شانسی که به نظر می‌رسد یکی از خنده‌روترین تصاویر علی دایی را ثبت کرده باشد! دایی از جایش بلند می‌شود و پژمان را در آغوش می‌گیرد و دقایقی با هم خوش و بش می‌کنند که عادل فردوسی‌پور هم به آنها اضافه می‌شود و چندتایی عکس یادگاری می‌گیرند و با هم داخل استودیو می‌روند تا مقابل دوربین‌ها گپ بزنند و گفت‌وگوی اسکایپی هم با ژابی آلونسو داشته باشند و البته به سوالات فوتبال‌دوستان حاضر در استودیو پاسخ بدهد. برنامه کم کم روی روال می‌افتد و با استندآپ امیرمهدی ژوله گرم‌تر از قبل هم می‌شود. برنامه‌ای که فردوسی‌پور هم کارگردانی‌اش می‌کند و هم تهیه‌کنندگی اما تقریبا تمام حاضران پشت صحنه که از اسامی مطرح رسانه‌های ورزشی هستند با یک «ای کاش» بزرگ روبه‌رو هستند که ای کاش خودش اجرا هم می‌کرد تا خاطرات دوشنبه‌شب‌ها و «نود» دوست‌داشتنی تکرار شود. فردوسی‌پور که با هر بار ورودش به استودیو حاضران به وجد می‌آیند و انگار از تشویقش خسته نمی‌شوند اما انگار برنامه‌ای ندارد یا شاید بعد از سال‌ها کار در رسانه‌ای عمومی اجرا در برنامه‌ای که قرار است از پلتفرم‌های اینترنتی و به صورت محدودتر پخش شود، برایش سخت است یا شاید هم همانطور که حسام‌الدین آشنا هفته پیش در نامه‌اش به رئیس شورای نظارت بر صداوسیما برای بررسی مجدد ماجرای برنامه «نود» و عادل فردوسی‌پور نوشته بود برای اجرا در این برنامه‌ها هم با محدودیت‌هایی روبه‌رو است. نامه‌ای که هنوز هیچ مدیری از تلویزیون یا نهادهای دیگر تصمیم ندارد در تایید تا تکذیب آن صحبتی انجام بدهد. با همه اینها اما شاید «کلاسیکو» را بتوان یک اتفاق در عرصه رسانه دانست. اتفاقی که شاید مردم بیشتری را به خاطر دیدن برنامه دیگری از مجری محبوب‌شان با وی‌اودی‌ها آشنا کند. باید منتظر ماند و دید این اتفاق می‌افتد و آیا ساخت این برنامه، این برنامه‌ساز باسابقه را برای حضور بیشتر در این عرصه جدید ترغیب می‌کند یا خیر. زمان پاسخگوی این موضوع خواهد بود.

### رکوردی تازه برای عادل فردوسی‌پور و تمام محتواهای شبکه نمایش خانگی: یک میلیون و ۸۲۰ هزار تماشاگر فقط در ۲۴ ساعت

پس از انتشار ویژه‌برنامه «کلاسیکو» به تهیه‌کنندگی عادل فردوسی‌پور در پلتفرم‌های آنلاین ویدیویی، تنها با گذشت ۲۴ ساعت از پخش، رکوردی دست‌نیافتنی از تعداد بیننده‌های این برنامه به ثبت رسیده است. با ثبت آمار تماشا از سوی سه پلتفرم فیلیمو، نماوا و بازار که پخش‌کنندگان «کلاسیکو» هستند، یک میلیون و ۸۲۰هزار کاربر در طول ۲۴ ساعت اولیه پخش این برنامه را تماشا کرده‌اند. همچنین با توجه به این نکته که برای هر دستگاه تماشا می‌توان بیشتر از یک تماشاگر را در نظر گرفت، باید توجه داشت که عدد اعلام شده برآوردی از حداقل تعداد تماشاگر در ۲۴ ساعت اولیه انتشار است و تعداد واقعی تماشاگران «کلاسیکو» در ۲۴ساعت ابتدایی انتشار عددی فراتر از یک میلیون و ۸۲۰هزار نفر تخمین زده می‌شود. «کلاسیکو» یک تاک‌شو اینترنتی به تهیه‌کنندگی عادل فردوسی‌پور است که از یکشنبه ۲۴ آذر در ساعات پایانی شب به نمایش درآمده و حالا با ثبت یک رکورد ۲۴ ساعته، بیشترین تعداد بازدید در بین تمام محتواهای منتشر شده در شبکه نمایش خانگی را به خود اختصاص داده است.

# روایت مرگ مشکوک

**بخش فرهنگی** – تردید در علت مرگ آلبر کامو، پرونده مرگ‌های عجیب نویسندگان را دوباره باز کرد.

به گزارش ایسنا، روزنامه همشهری نوشت: «در روزهای اخیر خبری در صدر اخبار رسانه‌های خارجی و داخلی منتشر شد که ضمن برانگیختن شگفتی اهالی فرهنگ و سیاست دوباره نام آلبر کامو، برنده جایزه نوبل را ۶دهه پس از مرگش زنده کرد. چگونگی مطرح‌شدن دوباره نام نویسنده کتاب «طاعون» به طرح فرضیه‌های جدیدی پیرامون مرگ این نویسنده مشهور فرانسوی ارتباط دارد. آلبر کامو در سال۱۹۶۰ در سن ۴۷ سالگی بر اثر حادثه تصادف نزدیک رودخانه سن، درگذشت. کشته‌شدن همراهان آلبر کامو در این تصادف و باقی‌ماندن ابهامات درباره مرگ وی، دستمایه نگارش کتابی با عنوان «مرگ کامو»، از سوی جووانی کاتلی، نویسنده ایتالیایی شد. او با استناد به یادداشت‌هایی که از دفترچه خاطرات یان زبرانا، مترجم و شاعر اهل چک پیدا کرد، مدعی شد که مرگ کامو تصادفی و بر اثر سانحه رانندگی نبوده بلکه کامو توسط جاسوس‌های سرویس اطلاعاتی و امنیتی شوروی سابق و در پی انتقام از مقاله‌ای که او در انتقاد از شوروی نگاشته بود، به قتل رسیده است.

البته آلبر کامو یکی از مشهورترین نویسندگانی است که اسرار مرگش هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد، پیش از کامو نیز بوده‌اند نویسندگان مشهوری که مرگشان بسیار اسرارآمیز بوده و تا به امروز نیز کسی به‌طور دقیق به اسرار آن پی نبرده است. نویسندگانی هم بوده‌اند که در حوادث و سوانح بسیار عجیب و دلخراش جان خود را از دست داده‌اند. اعلام فرضیات جدید در مورد مرگ کامو دستمایه‌ای شد تا به برخی از مهم‌ترین و مشهورترین نویسندگانی که به‌طور اسرارآمیز یا در شرایطی عجیب جان خود را از دست داده‌اند، بپردازیم.

### ادگار آلن‌پو (۱۸۰۹-۱۸۴۹)
### مرگ راز آلود نویسنده اسرارآمیز

ادگار آلن پو که بیشتر به دلیل داستان‌های کوتاه و اشعارش شناخته شده است به دلیل نگارش اثری منظوم در سبک گوتیک به نام «غراب» (کلاغ) به شهرت جهانی رسید. او همچنین از استادان مسلم داستان کوتاه بود. داستان‌های کوتاه وی اغلب ترسناک و پر از راز و رمز بودند. ادگار آلن پو در ایران نیز برای اهل ادب و هنر چهره‌ای بسیار شناخته شده است. کتاب‌های غراب، «داستان‌های شگفت‌انگیز» و «گربه سیاه» ازجمله آثار این شاعر آمریکایی است که در ایران به چاپ رسیده. البته در ایران یکسری از کتاب‌ها درباره آلن پو و آثارش نیز چاپ شده است. ادگار آلن پو در ۲۷سپتامبر ۱۸۴۹ به قصد فیلادلفیا از منزلش در شهر ریچموند واقع در ایالت ویرجینیا خارج شد. او درصدد بود در فیلادلفیا اشعار خانم سنت لئون لائود را ویرایش نهایی کند اما او هیچ‌گاه به مقصد خود نرسید. پس از ۶روز او را نیمه‌هوشیار در جویی از آب در حالی که لباس‌هایش خیس شده بود، یافتند. هیچ‌گاه مشخص نشد طی این ۶ روز چه بر سر ادگار آلن پو آمده است. مرگ ادگار آلن پو تا به امروز رازی سر به مهر مانده است. ۳ روز پس از آن که او را نیمه‌هوشیار در جوی آب یافته بودند، در حال هذیان‌گویی و با ذهنی آشفته و دچار اوهام بستری شد. در نهایت در روز سوم بی‌آنکه به‌خود آید، درگذشت. شب پیش از مرگش او نام رینولد را صدا زده بود اما فردی به این نام و ساکن ریچموند، هیچ‌گاه پیدا نشد. پس از مرگ وی روزنامه‌ها نوشتند ادگار آلن پو به‌دلیل ایجاد خونریزی یا تورم در مغز درگذشت. با این حال مرگ وی تا به امروز در هاله‌ای از ابهام مانده است.

### جک لندن (۱۸۷۶-۱۹۱۶)
### مورفین مرگبار یا مورفین برای مرگ

جک لندن، نویسنده، روزنامه‌نگار و فعال اجتماعی آمریکایی که با رمان و فیلم «سفیددندان» در ایران شناخته شده نیز ازجمله نویسندگانی است که هیچ‌وقت راز مرگش معلوم نشد. او از نخستین نویسندگان آمریکایی بود که در سراسر دنیا مانند یک سلبریتی به شهرت رسید و توانست از راه نگارش رمان، درآمد سرشاری کسب کند. او در ایران نیز با کتاب‌های سفیددندان، «آوای وحش»، «تهیدستان»، «اعتراف»، «سرگذشت نگهبانان»، «صید ماهی» و «گرگ دریا» شناخته شده است. شهرت و دارایی اما هیچ‌گاه برای جک لندن کافی به‌نظر نمی‌رسیدند؛ چرا که به گواه معاصرانش او هیچ‌گاه فرد خوشحال و شادی نبود. او از اختلال دوقطبی و افسردگی و شیدایی رنج می‌برد. او هوس‌باز نیز بود. جک لندن در زمان سفر در اقیانوس آرام دچار عفونت‌ها و بیماری‌های مناطق حاره‌ای ازجمله بیماری یاز (بیماری عفونی استوایی) شد و پس از آن مبتلا به اسهال خونی و مسمومیت ناشی از ازدیاد اوره در خون شد. او در این مدت برای درمان خود به مصرف مورفین و قرص‌های مسکن روی آورد. او همچنین برای گریز از درد ناشی از این بیماری‌ها به قرص‌هایی روی آورد که ترکیبی از هروئین و جیوه بودند. عوارض مصرف بیش از حد این قرص‌ها سبب شد تا وی به نارسایی کلیه مبتلا شود؛ بیماری‌ای که در نهایت به مرگش منجر شد. اما معلوم نیست که آیا او با هدف خودکشی اوردوز کرد یا برای تسکین بیشتر درد، قرص‌های بیشتری مصرف کرده بود. در آن زمان با استناد به حوادثی که در رمان‌هایش توصیف کرده بود و به‌دلیل این که جک لندن میزان زیادی مورفین مصرف می‌کرد، بسیاری به این نتیجه رسیدند که او خودکشی کرده است. با این حال در گواهی مرگ وی نوشتند که او به‌دلیل وجود اوره زیاد در خون درگذشته است.

### لیونل جانسون (۱۸۶۷-۱۹۰۲)
### مرگ آنی دوست اسکار وایلد

لیونل جانسون، فرد بسیار گوشه‌گیری بود، به طوری که امروز چیز زیادی از وی نمی‌دانند جز این که وی یک منتقد، نمایشنامه‌نویس و شاعر و عضو باشگاه رایمر (باشگاهی متعلق به شاعران مرد ساکن لندن در دهه۱۸۹۰) بوده. یکی دیگر از اعضای این باشگاه لرد آلفرد بروس داگلاس بوده که امروز بیشتر او را با نام بواز می‌شناسند. لیونل جانسون وی را به دوستش اسکار وایلد (شاعر و نمایشنامه‌نویس مشهور ایرلندی) معرفی می‌کند. این آشنایی وقایعی را رقم می‌زند که منجر به زندانی‌شدن اسکار وایلد می‌شود. لیونل جانسون در کتاب شعر خود با عنوان «نابودکننده یک روح» در ابتدا از این که باعث آشنایی وایلد با بواز شده ابراز پشیمانی می‌کند. مهم‌ترین و بهترین اثر لیونل جانسون «فرشته سیاه» است. «هنر تامس هاردی»، «اشعار و ایرلند و دیگر اشعار»، ازجمله مهم‌ترین آثاری هستند که از وی به‌جا مانده است. درباره مرگ لیونل جانسون نمی‌توان با قطعیت گفت که عجیب یا اسرارآمیز بود، بلکه می‌توان گفت که مرگ وی آنی و منحصربه‌فرد بود. او در حال نوشیدن در مغازه اژدهای سبز بود که یکباره از صندلی به زمین می‌خورد و در همان حال فوت می‌کند. برخی تصورشان بر این است که او سکته کرده. از آنجا که او منزوی بود و از سبک زندگی خاصی تبعیت می‌کرد، نمی‌توان با قطعیت گفت که مرگ وی بر اثر سکته یا مسمومیت بوده، اما از آنجا که وی هنگام مرگ تنها ۳۵سال داشته می‌توان مرگ وی را اتفاقی بسیار پر ابهام دانست.

### ویرجینیا وُلف (۱۸۸۲-۱۹۴۱)
### آخرین نامه به همسر

ویرجینیا ولف که بسیاری او را یک نویسنده دوران مدرنیست نیز می‌شناسند به مرگی عجیب درگذشت. تا به امروز بسیاری با استناد به یادداشت به‌جا مانده از وی پیش از مرگ، دلیل فوتش را خودکشی می‌دانند. ویرجینیا ولف از نویسندگان شناخته‌شده‌ای است که تا به امروز آثار زیادی از وی به همت مترجمان ایرانی به طبع رسیده است؛ آثاری نظیر «رلاندو»، «هزار و یک آسنی»،« ۷ لکه بر دیوار»، «تک‌نگاری ولف»، «اتاق جیکوب»، «رمان نانوشته»، «بانو در آینه»، «در میان نقش‌ها»، «شب و روز»، «موج‌ها»، «به سوی فانوس دریایی» و «اتاقی از آن خود»، ازجمله مشهورترین آثار ولف هستند که به فارسی برگردانده شده‌اند. او یکی از پیشگامان جریان خودآگاهی در ادبیات داستانی بود. البته در این میان او تنها نبود و معاصران وی نیز مانند مارسل پروست و جیمز جویس نیز از عناصر جریان خودآگاهی برای روایت داستان‌های خود استفاده می‌کردند.

ویرجینیا ولف یکی از فمینیست‌های اولیه و از چهره‌های مهم در صحنه ادبی لندن بود. اما از بیماری‌های شدید روحی و روانی رنج می‌برد. او پس از پایان نگارش آخرین اثر خود به نام «بین دو پرده نمایش»، به‌دلیل وقوع جنگ جهانی دوم و حمله نیروی هوایی ارتش آلمان نازی به لندن و تخریب گسترده شهری که بسیار دوستش می‌داشت و حضور همسرش در گارد داخلی بریتانیا، دچار افسردگی شدید شد؛ افسردگی‌ای که پیش‌تر نیز به آن مبتلا شده بود و به نظر می‌رسد که این وقایع زمینه‌ساز تصمیم وی به‌خودکشی شد. او در نامه‌ای به همسرش پیش از اقدام به خودکشی نوشت: عزیزترین‌ام، من اطمینان دارم که دوباره دیوانه خواهم شد. تصور می‌کنم دیگر نتوانیم یک دوره وحشتناک دیگری را با یکدیگر پشت سر بگذاریم. تصور نمی‌کنم این بار بهبود یابم. من صداهایی می‌شنوم، نمی‌توانم تمرکز کنم. بنابراین در حال انجام کاری هستم که به نظر بهترین کار است.

### تنسی ویلیامز (۱۹۲۲-۱۹۸۳)
### مرگ تصادفی نمایشنامه‌نویس مشهور

تنسی ویلیامز تعدادی از زیباترین و بهترین نمایشنامه‌های آمریکایی را در قـــرن بیستم نوشته است. مشهورترین نمایشنامه‌هـــای وی عبارتند از: «اتوبوسی به نام هوس»، «گربه روی شیروانی داغ» و «پرنده شیرین جوانی». در سال۱۹۷۹ نام او در تالار مشاهیر آمریکا ثبت شد. از اغلب آثار تنسی ویلیامز تاکنون اقتباس سینمایی شده. «باغ وحش شیشه‌ای»(۱۹۴۴) ازجمله آثاری است که یک فیلم سینمایی و یک فیلم تلویزیونی از آن در آمریکا ساخته شده و بهرام توکلی نیز فیلمی با اقتباس از آن در ایران با حضور بازیگرانی نظیر فاطمه معتمد آریا، صابر ابر، نگار جواهریان و پارسا پیروزفر ساخته است. الیا کازان نیز در سال ۱۹۴۷ فیلمی با اقتباس از اتوبوسی به نام هوس ساخته که ویووین لی و مارلون براندو در آن ایفای نقش کرده‌اند. ریچارد بروکس نیز با اقتباس از نمایشنامه گربه روی شیروانی داغ فیلمی ساخته که در آن الیزابت تیلور و پل نیومن بازی کرده‌اند. تنسی ویلیامز به‌خاطر نگارش نمایشنامه گربه روی شیروانی داغ برنده جایزه پولیتزر شده بود.

شعرا و نویسندگان مشهوری نیز الهام‌بخش تنسی ویلیامز بوده‌اند؛ نویسندگان و شعرایی نظیر آرتور رمبو، آنتون چخُف، ویلیام شکسپیر، دی اچ لاورنس، ویلیام فالکنر، جیمز جویس و ارنست همینگوی. تنسی ویلیامز در سال۱۹۸۳ آنگونه که در گزارش روزنامه‌های آن زمان نوشته شده، در هتل الیزه بر اثر قورت‌دادن تصادفی در یک بطری درگذشت. تنسی ویلیامز در وصیت‌نامه خود درخواست کرده بود که او را در ساکی بگذارند و از یک قایق به دریا بیندازند، اما خانواده وی وصیت‌نامه‌اش را نادیده انگاشتند و جسد وی را در قبرستان کالواری دفن کردند. در گواهی پزشکی فوت وی نوشته شده است که تنسی ویلیامز بر اثر قورت‌دادن در یک اسپری دماغ یا در یک شیشه قطره چشم، دچار خفگی شده و درگذشته است.

### یوکیو میشیما (۱۹۲۵-۱۹۷۰)
### وحشتناک‌ترین مرگ برای نامزد ۳جایزه نوبل

شاید تکان‌دهنده‌ترین مرگ یک نویسنده مشهور، در ژاپن معاصر رخ داده باشد؛ مرگ دهشتناک یوکیو میشیما که تا حدی ملهم از سنت هاراگیری بود و تا مدت زمان طولانی در اوایل دهه ۱۹۷۰میلادی ژاپن را در بهت و حیرت فرو برد. یوکیو میشیما، نویسنده، شاعر، نمایشنامه‌نویس، بازیگر، مدل، کارگردان و یک مرد همه‌فن حریف ژاپنی بود. او یکی از مهم‌ترین نویسندگان ژاپنی قرن بیستم و از نامزدهای دریافت جایزه نوبل ادبیات در سال۱۹۶۸ بود. او حتی ۲بار دیگر نیز کاندیدای دریافت جایزه نوبل ادبیات شده بود. معروف‌ترین آثار وی، «اعتراف یک ماسک»، «مبعد طلایی» و داستان زندگینامه‌ای «آفتاب و فولاد» بود. اما زندگی و دیدگاه‌های سیاسی وی باعث شد او عمر کوتاهی داشته باشد. او در سال۱۹۶۸ نیروی شبه‌نظامی راستگرای موسوم به تاتنوکای را با هدف بازگرداندن قدرت سیاسی به امپراتور تاسیس کرد. در ۲۵نوامبر ۱۹۷۰یوکیو و ۴نفر از اعضای تاتنوکای وارد دفاتر فرماندهی نیروهای دفاعی ژاپن شدند (نیروهای مسلح ژاپن پس از جنگ جهانی دوم به این نام خوانده می‌شد)، آنها در ساختمان سنگربندی کردند. فرمانده نیروهای دفاعی ژاپن را به صندلی بستند، سپس میشیما به سمت بالکن رفت و خطاب به سربازان ستاد بیانیه‌ای خواند.

میشیما در بیانیه خود خواسته‌های خود و ازجمله برگزاری یک کودتا با هدف بازگرداندن قدرت سیاسی به امپراتور را مطرح کرد اما سربازان، میشیما را به سخره گرفتند. او به دفتر بازگشت و مراسم سپوکو را اجرا کرد (نوعی خودکشی آیینی)، بر همین مبنا در حرکتی نظیر هاراگیری او شکم خود را پاره کرد و بعد بالاخره طبق قراری که میان اعضای تاتنوکای گذاشته بودند، یکی از اعضا سر وی را از تن جدا کرد و به‌ترتیب همه اعضای تاتنوکای اینگونه خود را کشتند.

### گوستاو کوبه (۱۸۵۷-۱۹۱۸)
### عجیب‌ترین مرگ برای آقای منتقد

عجیب‌ترین مرگ برای گوستاو کوبه اتفاق افتاد. او یک منتقد موسیقی و نویسنده اهل آمریکا بود که بیشتر نقدهایش با محوریت اپرا بودند. پدر کوبه، کنسول پادشاهی پروس (بخشی از آلمان کنونی) در نیویورک بود. پدر و مادر کوبه او را از کودکی به ویزبادن در آلمان فرستادند تا موسیقی و پیانو فرا گیرد. او پس از اتمام تحصیلات در دانشگاه کلمبیا در رشته حقوق، ازدواج کرد. اما او چندان به حقوق علاقه نداشت. وارد حرفه روزنامه‌نگاری با گرایش ادبیات شد.

کوبه سپس مقالاتی در زمینه رشته‌های موسیقی و هنرهای نمایشی نوشت. از اینجا به بعد بود که او به‌تدریج وارد دنیای نقد موسیقی شد و مدتی بعد توانست با نگارش کتاب‌هایی در این عرصه شهرتی برای خود دست و پا کند. مهم‌ترین آثار وی عبارتند از کتاب کامل «اپرا»، «تجزیه و تحلیل موسیقی درام‌های واگنر»، «رمان داستانی سینیورا» و «کودک سالن اپرا». گوستاو کوبه اما هیچ‌گاه به ذهنش هم خطور نمی‌کرد که امکان دارد روزی تفریح مورد علاقه‌اش، دریانوردی، کار دستش دهد. در دنیای اپرا به‌کار بردن این عبارت رایج است که اجراهای اپرا تا زمانی که یک زن چاق آواز نخواند، تمام نشده است. اما در مورد کوبه همه‌چیز زمانی تمام شد که یک هواپیما روی او فرود آمد. گوستاو کوبه بسیار به دریانوردی علاقه‌مند بود. او در زمان حادثه به خلیج بزرگ جنوبی نیویورک رفته بود که در این زمان هواپیمایی به قصد فرود به خلیج نزدیک شد. این هواپیما به قایق کوبه برخورد کرد و وی بر اثر این سانحه بلافاصله درگذشت.

### پرسی بیشه شلی (۱۷۹۲-۱۸۲۲)
### قلبی که تا امروز زنده مانده

عجیب‌ترین اتفاق درباره مرگ شلی (شاعر مشهور انگلیسی) در زمان سوزاندن جسد وی رخ داد. شلی یک شاعر رمانتیک انگلیسی اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم بود. او همچنین روابط دوستانه و صمیمانه‌ای با لرد بایرون دیگر شاعر مشهور انگلیسی هم‌عصرش داشت. شلی در عمر کوتاه خود آثار زیادی نگاشته از جمله: «به یک چکاوک»، «نقاب آنارشی» و «پرومته رها شده» که بسیاری آن را شاهکار ادبی شلی می‌دانند. او با مری شلی- نویسنده کتاب «فرانکنشتین» یا همان «پرومته مدرن» - ازدواج کرد. پرسی شلی پس از واژگونی قایقش بر اثر وقوع یک توفان ناگهانی در خلیج اسپزیا در پادشاهی ساردنی (بخشی از ایتالیای امروزی) غرق شد. البته برخی بر این باورند که او به دلایل سیاسی کشته شد.

شواهد حکایت از این دارد که او مدتی پیش از مرگش توسط یک افسر امنیتی مورد حمله قرار گرفته بود. با این حال امروز این باور جا افتاده که آن واقعه ناشی از یک تصادف بوده است. اما روایت عجیبی در مورد زمان سوزاندن جسد وی در ساحل ویارجیو وجود دارد: در حالی که تمام اندام وی سوخته بود، قلبش به‌صورت یک توده سخت درآمده و نسوخته بود. ادوارد ترلاونی، رمان‌نویس و دوست پرسی شلی در مراسم سوزاندن جسد وی حضور داشت و قلب وی را که سالم مانده بود از میان خاکسترها درآورد و آن را به همسرش ماری شلی که درمراسم حضور نداشت، تقدیم کرد. زنان در گذشته در چنین مراسمی نمی‌توانستند حضور داشته باشند. ماری شلی قلب پرسی شلی را تمام عمر پیش خود نگاه داشت. گفته می‌شود که قلب وی هم‌اکنون در سرداب حیاط کلیسایی واقع در برنموث مدفون شده است.

### فرانسیس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶)
### روایتی خیال‌انگیز از دلیل مرگ فیلسوف بزرگ

فرانسیس‌بیکن، فیلسوف، دانشمند، نویسنده و پدر شیوه تحقیق علمی بر این باور بود که دانش علمی تنها باید بر مبنای استنتاج منطقی صورت گیرد. آن گونه که در منابع آمده بیکن به طرز عجیبی جان خود را از دست داد، البته مشخص نیست آن چه در منابع درباره مرگ وی آمده با واقعیت منطبق باشد. جان اوبری، نویسنده کتاب «زندگی‌های کوتاه» فردی که شرحی از مرگ بیکن در کتاب خود به دست داده، دقیقا در همان سال مرگ بیکن متولد شده بنابراین این منبع و سایر منابعی که در سال‌های بعد از مرگ بیکن درباره این واقعه نوشته‌اند را نمی‌توان دست اول و چندان معتبر دانست؛ در نتیجه می‌توان تا حد زیادی مرگ وی را در زمره مرگ‌های اسرارآمیز و در ابهام دانست. با این حال به نقل از کتاب زندگی‌های کوتاه، او در حالی که تلاش داشت شکم مرغی را پر از برف کند، بر اثر ابتلا به ذات‌الریه درگذشت. بر مبنای این داستان که قدری خیال‌انگیز نیز به نظر می‌رسد، بیکن به همراه پزشک مخصوص پادشاه از منطقه‌های گیت (در حومه لندن امروزی) می‌گذشته که یکباره به ذهنش خطور می‌کند، می‌توان گوشت مرغ را با برف منجمد و از فاسدشدن آن جلوگیری کرد. بیکن که به سرعت می‌خواهد آزمایش خود را عملی کند، کالسکه را نگه می‌دارد مرغی را از زن فقیری در این منطقه می‌خرد و در چشم به‌هم‌زدنی شکمش را خالی و آن را با برف پر می‌کند اما بلافاصله به‌دلیل نفوذ سرما در جسم و جانش بیمار می‌شود. طبق این روایت عجیب، او سپس به خانه پزشک پادشاه منتقل می‌شود و ۲روز بعد بر اثر خفگی فوت می‌کند.

### آیسوخولوس (۵۲۵-۴۵۵ ق.م)
### مرگ‌افسانه‌وار نمایشنامه‌نویس

آیسولوخولوس یکی از تراژدی نویسان یونان باستان است. اهمیت او به حدی است که پدر تراژدی یونان می‌نامندش. او پدر غم نیز شناخته می‌شود. او ۷۹ نمایشنامه در طول حیات خود نوشته که تنها ۷نمایشنامه از آن به‌جا مانده. از جمله معروف‌ترین نمایشنامه‌های وی می‌توان به «پارسیان» (درباره حمله دوم هخامنشیان به یونان)، «پرومته در زنجیر» و «هفت تن علیه تبای» و «آگاممنون» اشاره کرد. تا زمان آیسولوخولوس تراژدی‌ها یک نفره اجرا می‌شد؛ یعنی تمام نمایش‌ها تک‌نفره بود. به گفته ارسطو، آیسولوخوس نخستین نمایشنامه‌نویسی بود که نمایشنامه‌هایش را برای ۲بازیگر می‌نوشت و اجازه می‌داد آنها در طول نمایش با هم وارد بحث و جدل شده و حتی درگیر شوند. در واقع از زمان وی بود که نمایش‌ها در یونان باستان دو نفره اجرا می‌شد. او را همچنین نخستین تریلوژی‌نویس (نمایش‌های سه‌گانه، آثاری که به‌نظر جدا از هم می‌آیند اما از نظر موضوعی به هم مرتبط هستند) می‌دانند. اما مرگ آیسولوخوس همانقدر که تراژیک بود عجیب و مشکوک نیز بود. بر اساس منابع به جا مانده، او بر اثر سقوط یک لاک‌پشت از آسمان و اصابت آن به سرش درگذشت. در منابع آن زمان به نوعی لاشخور یا لاشخورریشدار اشاره شده که کارش صید لاک‌پشت است. این کرکس‌های ریشدار پس از بلندکردن لاک‌پشت‌ها آنها را از آسمان روی سنگ‌های بزرگ صخره مانند پرتاب می‌کنند و لاک آن را می‌شکنند تا بتوانند امعا و احشای حیوان را بخورند. طبق روایت عجیبی که از مرگ آیسولوخوس شده به‌نظر می‌رسد کرکس‌ها سر آیسولوخوس را با سنگی بزرگ اشتباه گرفته و لاک‌پشت را بر سر وی پرتاب کرده؛ روایتی که بیشتر شباهت به یک نمایشنامه دارد تا واقعیت.

یادداشت

## بر موج کدام!

**افشین جعفری خواه***

نمایشگاه گروهی نقاشی تعدادی از پیش کسوتان با محوریت و خواست سیاوش یحیی زاده در گالری هنر پویا از تاریخ ۷ آذر ۹۸ در رشت برگزار شد که به دلیل اشتغالات فراوان توفیق حضور نداشتم یعنی این بار نشد که از تهران به رشت بیایم برای یک رویداد هنری در گالری هنر پویا. اما سخنرانی نسبتا کوتاه اما پر از ابهام جناب یحیی زاده را که در فضای مجازی به دستم رساندند، گوش دادم و اتفاقا مصاحبه ی ایشان را با روزنامه‌ی گیلان امروز خواندم. این نوشته یادداشت یا هر چیزی می‌تواند باشد بر این رویداد هنری.

جناب سیاوش یحیی‌زاده! استاد عزیز، بگذاریم گذشته برای گذشته شیرین بماند برای فردا بیشتر تلاش کنیم. امروز که امکانی در اختیار شماست که صد البته خودتان آن را ایجاد کردید، در راهی هزینه کنید که چراغ فردا روشن بماند. جوانان در حوالی شما کم نیستند آنان را دریابید. آیا از بین آن همه جوان اطراف شما به قدرآن دانش آموزان دهه پنجاه که شاگردان شما در روستاهای رودبار بودند، نیستند که توان خلق اثر هنری حتی خود انگیخته را داشته باشند؟! آیا همواره دود از کنده بلند می‌شود؟ شما در سخنرانی افتتاحیه تخته پاک کن را برداشتید و هر آنچه که روی تخته هنر معاصر ایران و از طریق ترجمه, هنر معاصر جهان نوشته شده بود پاک کردید! پست مدرنیسم را شارلاتان بازی نامیدید. تا چه زمان جوانان این مرز و بوم باید تاوان نشانی‌های غلط را بدهند؟

جناب یحیی‌زاده عزیز ! می‌دانید که چقدر برای شما احترام قائلم اما هنر را عزیزتر می‌دارم. اعتراض شما برای نداشتن موزه هنرهای معاصر رشت وارد نیست .مگر چقدر به جوانان بها داده شده که آثار هنری معاصر خلق کنند تا در موزه به نمایش درآید؟ شما که نقاشی را یگانه هنر می دانید و دیجیتال آرت، ویژوآل آرت، پرفورمنس آرت،کانسپتچوال آرت .... را مسخره بازی قلمداد می کنید، پس چرا به موزه هنرهای معاصر نیاز دارید؟! موزه هنرهای معاصر تنها جایی برای نمایش آثار هنرهای تجسمی نیست بلکه محل گفتمانی است که بتوان با نگرش روز وطنی و جهانی، دنیا را تعریف کرد. واقعیت آن چیزی است که اتفاق می افتد نه آن چیزی شما آرزو می کنید. نسل شما و همفکران شما در دهه پنجاه فکر می کردند یک جامعه فقط با انقلاب و دگرگونی ناگهانی ساخته می شود و بر این پای می فشرد، کما اینکه امروز هم از تاریخ درس نگرفته و فکر می کند باید با شورش و نزاع خیابانی رفتار حکومت ها تغییر کند.

جناب یحیی‌زاده عزیز! روان شناسی به عنوان یک علم به ما یاد می‌دهد که انسان موجودی خاص و منحصر به فرد است و نمی‌توان انسان را تیپیک تعریف کرد و همه را به یک چوب راند اگرچه دیگر دوران راندن با چوب منسوخ شده است. و اما در مصاحبه شما با گیلان امروز، اگر کسی رشت را نشناسد فکر می کند که برهوتی بوده و چیزی نداشته تا آنکه سیاوشی اسب سوار آمد برای نجات فرهنگ و هنر و اندیشه و .... اگر شما از کودکی و نوجوانی ن